

بقلم : آقای قویم الدوله

## لشکر کشیمهای محمود فزنوی بهند

هندوستان شبه جزیرهٔ پهناور مثالی شکل است در آسیای جنوبی که قاعده اش در شمال و رأسش (رأس کمرن) در جنوب میباشد. بنابراین طولش شمالی و جنوبی و عرضش شرقی و غربی است. مساحتش سه میلیون و پانصد و پنجاه هزار کیلومتر مربع. این شبه جزیره میان خلیج بنگال و دریای عمان و کوههای هیمالیا واقع و رود سند در مرز باختری آن جاریست. ولی رود نای هند گنگ میباشد که از چند نهر تشکیل یافته و از کوههای هیمالیا سرچشمه میگیرد و بدو شاخه بخلیج بنگال میریزد.

هندوستان دارای هفتصد هزار شهر و شهرچه و قصبه و روستاست. شهرهای نامیش: دهلی، کلکته، بنارس، الله آباد، (در حوضهٔ رود گنگ) لاهور (در حوضهٔ رود سند) بمبای بر کرانهٔ باختری شبه جزیره دکن، مدراس بر کرانهٔ خاوری آن، کلمبو در جزیره سیلان.

هند سرزمینی است پر جمعیت، بویژه در ناحیهٔ گنگ سفلی، شمارهٔ مردمش از ۳۰۰ میلیون میگردد بومزادان و سکنهٔ عمدهٔ هندوستان را نژاد هندو (از شاخهٔ آری نژاد سپید) تشکیل میدهد، زبان هندیان ۱۲۰ لهجهٔ گوناگون دارد.

بیشتر مردم هندوستان پیر و آئین برهمنی میباشدند. خدای را برهم گویند و نوعی تملیت قائلند. یعنی برهم را دارای سه شکل میدانند: برهما (خالق)، ویشنو (حافظ)، سیوا (منخرپ) و در زیر این سه شکل خداوندانی باشکال دیگر دارند که بمنزلهٔ فرشتگان میباشدند. اسلام و آئینهای دیگر هم درین شبه جزیره پیرو دارند. هندوان چهار طبقه اند:

۱ - برهمنان (علماء آئین) این طائفه در همهٔ کارها بر دیگران تقدم و برتری

دارند.

۲ - سپاهیان که پادشاهان و فرمانفرمایان و فرمانداران و افسران و سپهبدان

از این طائفه میباشند .

۳ - بازارگانان و سوداگران برزگران دام پروران و گله داران .

۴ - صنعتگران و پیشه وران و مردمان کارگر از هرصنف .

علاوه برین طوائف چهار گانه ، که هرگز بهم آمیخته نمیشوند، يك طائفه از بومزادان هندهست بنام پاریا، مردود هر چهار طائفه ، که همه ایشان را نجس میدانند



پس از دست یافتن تازیان بر کشور ایران ، عبدالرحمان بن شمر ، در روزگار خلافت معاویه ، بسال ۴۴ هجری کابل را گشود و مهلب بن ابی صفره والی خراسان از مرو با لشگری آراسته از راه کابل بملتان تاخته غنیمت و اسیر بسیار از هندوستان آورد .

حجاج بن یوسف ثقفی والی عراقین در سال ۸۹ هجری داماد خود محمد بن القاسم ابی عقیل ثقفی را با شش هزار مرد شمشیر زن از راه پارس و مکران غزوهند فرمود . مکران ولایتی است در مشرق کرمان و جنوب سیستان . آن جوان دلیر کشورهای سند و بخشی از پنجاب را گشوده بتان را شکست و بتخانهها را غارت و ویران کرد .

در شهر ملتان تازیان را چندان زر بدست آمد که آن فتح را فرج بیت الذهب نامیدند . ولی پس از چندی بدسیسه دختر زیبای راجه داهر Dahir ، که باخمس غنایم بدمشق فرستاده بود ، گرفتار غضب ولید بن عبدالملک خلیفه اموی گردیده و کشته شد .

چون لشکر کشی و ترکتازی تازیان در هندوستان بقصد غارت و بدست آوردن غنیمت بود ، راجپوتان سویرا سه بشورش برداشته کشورها و شهرهایی را که مسلمین گشوده بودند باز گرفته چنان اقتداری یافتند که در پایان سده دهم میلادی همه بخش غربی و شمالی غربی شبه جزیره در دست شاهزادگان راجپوت افتاد .

فتح هند را سبکتکین در نیمه دوم سده چهارم هجری آغاز و پسر رشیدش سلطان محمود غزنوی تعقیب و با کامیابی تکمیل کرده ، بخش عمده شمال و مغرب

## آن شبه جزیره را گشود.



هندوستان مهد يك تمدن درخشان باستانی است: برخی از علماء علم انتشار بشر این شبه جزیره پهناور حاصلخیز را سرچشمه دانش میدانند که در قرون سالفه مردهش در راه حکمت و عرفان گام برداشته و مستعدین کشورهای دیگر برای کسب علم و هنر بهند میرفته اند.

هنگام تاختن غرنویان از ایران بهند این شبه جزیره از لحاظ سیاست ضعیف ولی از حیث آبادی و زر خیزی و ثروت در اعلی درجه ترقی بود. کسانی که امروز فقر و تنگدستی و بینوائی کنونی هندیان را می بینند نمی توانند باور کنند که این همان سرزمین است که نعمت بی پایان و ثروت سرشارش توجه فاتحین آزمند و غارتگر یونانی و تازی و ترک و مغول و ایرانی و فرانسوی و انگلیسی را بخود جلب کرده ساندرلاند Sunderland، از مردان سیاسی سده هفدهم انگلستان مینویسد: ثروت بی پایان هند مولود صنایع وسیع و گوناگون هندوان است. تقریباً انواع محصولات و مصنوعاتیکه در جهان یافت میشد و هرگونه از ابداعات بشری که در دنیای متمدن معروف بود. خواه از لحاظ زیبایی و خواه از جنبه انتفاعی ارزش داشت در این شبه جزیره بدست میآمد. منسوجات پشمی و پنبه ای و کنانی و ابریشمی هندوستان در همه کشورهای خریدار داشت. ذررف و اوانی سفالی و چینی مختلف الشکل قشنگ، مصنوعات فلزی که از آهن و فولاد و اقسام جواهر و انواع احجار کریمه که بدست ماهرترین استادان فن باشکال بدیعه بسیار زیبا تراشیده میشد توجه جهانیان را جلب میکرد. فن معماری بومی که بهترین نمونه اش معابد باشکوه نامی آن شبه جزیره است بدرجه کمال رسیده، هنر مجسمه سازی و هیکل تراشی و نقاشی در بتکده ها مشهود بود.

هندیان در کشتی سازی و کشتی رانی هم دستی داشتند و از راه دریا و خشکی با اقطار دیگر جهان تجارت میکردند.



البتکین بنده ترك که در دربار سامانیان پرورش یافته و ترقی کرده بود از جانب عبدالملك پنجمین پادشاه سامانی ایران به امارت کشور و فرماندهی لشکر خراسان گماشته شد. پس از مرگ عبدالملك و جلوس پسرش منصور، البتکین از پادشاه جوان رنجیده بسال ۳۵۱ هجری بایندگان و خیانتاشانش بمقر پیشین خود غزنه بازگشته آن شهر چهار دارالملک ساخت و رایت استقلال بر افراشت. کابل و قندهار را هم کشود.

البتکین بسال ۳۶۵ هجری درگذشت و پسرش اسحاق پس از پدریش ازدو سال نزیست. چون در آن دودمان کسی که شایستگی شهر یاری داشتی نبود، بنده تركش ناصرالدین سبکتکین، که سر سلسله آل ناصر و پادشاهان غزنویست به پادشاهی رسید.

ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی در تاریخ یمینی مینویسد: امیر ناصرالدین سبکتکین بنده ای بود ترك نژاد مخصوص بفیض الهی، آراسته بآئین سلطنت و پادشاهی، روز کوشش چون شیر همه علف و گاه بخشش چون ابر همه کرم و لطف، هنگام داد چون باد جهنده بر قوی و ضعیف و چون خور تابنده بروضع و شریف، بهمت چون دریا که دردهش از گاهش نیندیشد و در تهور چون سیل که از شیب و فراز نپرهیزد، رای او در ظلمت حوادث چون ستاره رهنمای، تیغ او در مفاصل دشمن چون قضاگره گشای، آثار نجات در شمائل او روشن و پیدا، دلائل یمن و سعادت در حرکت و سکون او هویدا.

اسحاق بن البتکین ترتیب و تدبیر کلیه امور لشگری و کشوری را برای رزین و اندیشه صائب رفکر ناقب سبکتکین سپرده بود. چون درگذشت و در دودمان او کسی که شایستگی پادشاهی داشته باشد نبود اعوان و انصارش از آزاد و بنده مجتمع الهمه و متفق الکلمه شدند که اهلیت و استحقاق سروری و خصائص مهتری جز ناصرالدین سبکتکین رانیست، همه به بندگیش گردن نهادند و دختر البتکین را بزنی باو دادند.

سبکتکین قلمرو خویش را از سوی خاور و باختر بسط داده ، نخست قصد را بست را گشودوز آن پس بهندوستان لشکر کشیده ملتان و پیشاور را گرفت . بست شهر بست در ۳۰۰ میلی غزنین و رود هیرمند از نزدیک آن میگذرد . از فوائد گشودن بست وجود ابوالفتح علی بن محمد بستمی بود که در وزارت فضل و فضائل و کمال درایت و بلاغت نظیر نداشت . - قصدار شهر چه ایست در بلوچستان شرقی .

سبکتکین بسال ۳۸۷ در گذشت . هتیمی مینویسد :

چون ناصرالدین وفات یافت امارت به پسرش اسماعیل ازدختر البتکین قرار گرفت لشکر گردن طمع دراز کردند و او خزان پدر برایشان پراکند . نطق اسماعیل از اعتناق آن منصب تنگ آمده ضعف مُدَّت و خور طبیعت او ظاهر شد و بشرائط سیادت و سیاست قوام نتوانست نمود . محمود (که بسال و خرد از او پیش و فرمانفرمای خراسان بود) بغزنین تاخت و بسمولت بر برادر دست یافته وسائل آسایش او را در دژ حصینی فراهم ساخت .

محمود پس از آنکه از کار اسماعیل پرداخت ارتباط خود را با ایلک خان پادشاه ترکستان قوی ساخته ، دختر او را بزنی گرفت . ایلک خان ، از ملوک ترک ماوراءالنهر ، نامش نصر بن علی بن موسی بن سنق است .

چون بوضوح پیوست که پسر سبکتکین در بخش شرقی ایران سلطان مطلق است خلیفه عباسی القادر بالله ، برای اینکه دوستی او را جلب کند ، از بغداد برایش خلعت و لواء فرستاده و او را یمین الدوله و امین المملکه لقب داد .

چون سلطان محمود در جنگهای پدرش باراجپوتان و چیبپال پادشاه کشور پنجاب بخوبی دریافته بود که سپاهیان هندو تربیت نظامی ندارند که بتوانند در برابر لشکر منظم ورزیده ایستادگی کنند و داستان نروت بی پایان و نعمت فراوان هندوستان هم آتش آزر او را برافروخته بود ، همینکه از انتظامات داخلی فراغت یافت ، توجه خود را بسوی آن شبه جزیره پهناور زرخیز معطوف داشت و بیشتر روزگار پادشاهی وی در لشکر کشی بهند گذشت .

در اینکه محمود یکی از پادشاهان بزرگ مشرق و سلطانی باخرد و کریم و دانش

پرور بوده است سخنی نمیرود چه او از جوانی نشان داد که در حسن تمشیت امور کشور و سرداری لشکر بیگانه روزگار است. در اردو کشی ها و شدائد سفرهای جنگی صبر و طاقت غربی داشت و از وی دریافته تر و خویشتن دار تر کسی نبود.

محمود هندوستان را گرمسیر خود ساخته هر سال زمستان تر کنازی در بخش شمال و مغرب آن شبه جزیره میکرد. هفده بار بدست آویز شکستین بتان لشکر بهند کشیده کشورهای حاصلخیز آباد پر جمعیت را بویرانه های حزن انگیز مبدل کرد و از خونریزی و غارتگری و خرابی چیزی فرو نگذاشت.

سلطان محمود علاوه بر کشورهای پهناوری که از هندوستان گشود بلاد سیستان و غرجستان و خوارزم و مرغاب هلیارا هم گرفت. فتوحات و آپسین او تسخیر ری و اسپهان و عراق بود - غرجستان ولایتی است از خراسان میان مرورود و غور و غزنین و هرات .

محمود در سال ۳۹۱، برای گرفتن پنجاب، بهند تاخت، چپیال پادشاه آن کشور، که در جنگ با سبکتگین بهره ای نیافته بود، با ۱۲ هزار سوار و ۳۰ هزار پیاده و ۳۰۰ پیل جنگی سلطان را پیشباز کرد، ولی پس از حرکت مذبحی مغلوب و اسیر و باجگزار گشت.

عنصری، ابوالقاسم حسن بن احمد بلخی، ملك الشعراء در بار غزنین در چکامه غزائی که مطلعش اینست

«آیا شنیده هنر های خسروان بخبر  
چنین میگوبد :

شنیده ای خیر شاه هندوان چپیال  
فزون ز لشکر او بر فلک ستاره نبود  
بدین صفت سپهی چون شب سیاه بزرگ  
چو دود تیره در او آتشی زبانه زنان  
ز بیم ایشان از مغزها شمیده خرد  
خدا بگن خراسان بدشت پیشاور

که بر سپهر بلندش همی بود افسر  
حجر نبود بروی زمین بر ونه مدر  
بدست ایشان شمشیرهای همچو سحر  
تو گفته ای که پراکنده شد بدشت سقر  
زهول ایشان از دیده ها رمیده بصر  
بهمه ای پراکند جمع آن محشر

پیاده ناشده آنجا بیک زمان آنروز  
 فرمانده بود سواری نه شاه و نه چاکر  
 فروخند همی زنده شاه هندو را  
 به پیش خیمه شاهنشاه رهی پرور  
 پس از بازگشت محمود چپال خود را از خجالت این شکست بر توده آتشی افکنده  
 سوزانید.

پسرش آننگاپال از پادشاهان و امیران و سران نامدار بخش شمالی هندوستان  
 یاری خواست. و ایشان که دیدند تاج و تخت و میهن و آئین و همه چیزشان در خطر  
 افتاده است هر یک آنچه توانستند لشکر فراهم کرده در سال ۳۹۹ در لاهور بدو پیوستند  
 و از آنجا به پیشاور بر سر راه سلطان غزنوی آمدند. تا آن روز در هیچ گاه آنمایه  
 سپاه از هند در یکجا گرد نیامده بود.

محمود چون بد آنجا رسید و آن دریای لشکر را دید خود را نباخته خندقی  
 کرد اردو گاهش کند و ۴۰ روز در برابر دشمن نشست. سرانجام هندوان دامن  
 شکیبائی را از کف داده حمله را آغاز کردند. سواران سلطان بر سرشان تاختند، پیلان  
 رمیده فراریان هندو را زیر پا گرفتند، بخشی از ایشان کشته شدند و بخش دیگر پراکنده  
 گشتند.

استاد عنصری در وصف آن لشکر انبوه و نتیجه جنگ سلطان غزنوی با پسر  
 چپال و متحدینش چنین میگوید: *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*  
 شنیده ای که چه کرد او بچنگ بر آن شه  
 زمین ز لشکر او موج سبز دریا بود  
 برند گوهر شمشیرشان تو گوئی هست  
 همه سیه دل و آتش حسام و روئین تن  
 همه زمین جگر و کوه صبر صاعقه تیغ  
 رفیق حزم و لیکن بجمله دشمن حزم  
 چو از معسکر میمون بر رفت رایت شاه  
 اگر چه بود حشر بیکرانه ایشان را  
 هنوز لشکر ما را از خون مردانشان  
 بکامش اندر زهر کشنده کرد شکر  
 ز کرد ایشان گیتی سیاه و روز اغبر  
 بر روی آینه بر نود می ده سیسنبه  
 مهیب روی و بلا فعل و اهرمن پیکر  
 سپهر تاختن و باد گرد و ابر سپر  
 درست رای و بکار آمده بکرو بفر  
 فتاد زلزله اندر مضاف آن عسکر  
 نمود خسرو مشرق بآن حشر محشر  
 سم ستوران لعل است و دیده احر

محمود پس از این پیروزی بتکده نکر کوت را غارتیده باغنام بسیار بغزنین بازگشت .

نصرت الله فدائی در داستان ترکتازان هند مینویسد : محمود شنید که بر دامنه کوه هیمالیا بتخانه ایست که آنرا نکر کوت مینامند و بر روی زمین جایی نیست که آن مایه سیم و زرو گوهر گرد شده باشد . همه راجگان و توانگران کشورستان هند آنجا را چون چند زبانه آتش از زمینش بر میآید بزرگ و پاک شمرده همیشه چیزهای گرانبهای خود را روانه آنجا داشته اند . محمود آهنگ نکر کوت کرده سپاهیان را در پای کوه گذاشته خود با تنی چند از سرداران روی ببالا نهاد . چون نگاهبانانش بیاری آننگاپال رفته بودند بتکده از پاسبانان نپی مانده بجز بر همانا نمازی و پرستش کننده گان خاک نشین و جارو بکشان آستانه گزین کسی بجای نمانده بود باسانی بر آنجا دست یافته فرمود هر چه از سالهای دراز در آن بتکده اندوخته شده همه را بخامه تاراج نویسان شاهی در آورند . گویند از چیزهایی که در آنجا بمحمود رسید هفت سده من سامانهای که از زروسیم ساخته شده بود ، دوست من زرناب و دوهزار من سیم خام ، بیست من سنگهای گرانبهای رنگارنگ .

عتبی مینویسد : سلطان در آنجا از نفایس ذخائر و زواهر جواهر و بنات معادن و دفائن خزائن چیزی یافت که انامل کتاب و لوایح حساب از حدود آن قاصر بود . باوالی جوزجان و خواص خویش در اندرون قلعه رفت و هر دو حاجب خویش آلتوتاش و آسغ تکین را بحراست خزانه زر و سیم و دیگر مرغاب باز داشت و بذات خویش بحفظ خزانه جواهر قیام نمود و جمله را بر پشت افیال و اجمال نقل کرد .

آنچه در ضبط کتاب و حساب آمد هفتاد هزار هزار درم شاهی بود و هفتصد هزار و چهارصد من زرینه و سیمینه بود و از اصناف جامهای تستری و رومی و سوسی و دیگر انواع چندان بود که خزان دولت و دبیران حضرت از ضبط آن عاجز آمدند و معترف شدند که مثل آن جامها در حسن صفت صنعت پروردگان و تلطیف تفویف ندیده بودند . در جمله موجودات يك خانه بود بزرگ از سیم ساخته سی گز طول و پانزده گز عرض به - تختهای عریض ترتیب داده و بملاقات محکم کرده که جمع و تفریق وطی و نشر و خط



نصیب آسان بودی و شرعی از دیبای رومی برد و قلمه زرین و در قلمه سیمین بر سر آن کشیده . و چون سلطان در ضمان نصرت و کف قدرت روی بغزنه نهاد و در مرقعز و ساخت دولت خویش قرار گرفت بفرمود تادرمیان سرای او فرشها بکستر دند و آن درهای ستاره پیکر و بواقیت نارگون و زمردهای آسرنک و پاره های الماس تمامرنک بریختند . و فود اطراف و سفیر ان اقطار حاضر شدند و انکشت تعجب در دندان گرفتند ، و رسولان طغاننخان ترك حاضر بودند ، همه اقرار کردند که این جنس در حوصله ظنون نکنجد و خزانه قارون بعشر آن نرسد .

ملك الشعراء عنصری میگوید :

از آن غنیمت کاورد شهریار ز هند      کسی درست نداند چه ز ایزد داورد  
 زرنک و بوی همی خیره گشت دیده و مغز      ز بس طویلله یاقوت و بیضه عنبر  
 نه لیز چندان طرفه بخیزد از بغداد      نه نیز چندان دیبا بخیزد از ششتر

محمود در سال ۴۰۲ هجری برای گشودن و غارتیدن تهناسیر با سپاهی گران بهن و ستان تاخت . درین شهر که بر کران رود جمناست بتکده بسیار باستانی بزرگی بود و بتی جکسوم نام آراسته بگوهرهای گوناگون داشت هندوان هزارها فرسنگ راه پیموده خود را برای آستان بوسی و نماز بر آن جایگاه پاك میرسانیدند و چون توانگرانشان با دست نهی نمی آمدند آن بتکده نامی انباری گشته بود از سیم و زر و کانی بر از هر گونه گوهر . راجه تهناسیر پیکها بسوی راجگان همسایه روان ساخت که سلطان سرویرانی کشور من دارد اگر شما یاریم نکنید پس از من يك بيك پایمال تر کتازیهای او خواهید گشت . مگر پیش از کرد آمدن ایشان محمود بر در تهناسیر رسیده دست بیغمای شهر بر گشود . بتکده را ویران ساخت و بت جکسوم را با اندوخته هایی که در آنجا بود و دو بیست هزار اسیر بغزنین برد . گویند یکی از سنگهای گرانبایی که در آن بتکده یافتند ده هزار و هشت صد نخود وزن داشت .

عنصری میگوید :

و راز اسیران گوئی گرفت چندانی      که تنگ بود ز انبوهشان بلاد و قفار  
 گروه ایشان بگرفته طول و عرض جهان      بهر رهی و بهر برزنی قطار قطار

و گرز خواسته کو بر گرفت از آن شهر  
 بدرجها گهر است و بتختها دیبا  
 ز عکس جامه رنگین هوا چوباغ ارم  
 سخن اماند و عاجز شود دراو گفتار  
 بگنجهها در راست و بستنکها دینار  
 زمین ز توده یا قوت سرخ چون گلنار

لشکر کشیهای سلطان محمود بهند، بجز يك یا دوبار، بکامیابی برخورد بزرگترین پیروزیهای او تاخنتی بود که بسال ۴۱۵ هجری برای شکستن بت و غارتیدن بتکده سومنات کرد. این بتخانه حصین در شبه جزیره کتیور، بر کرانه باختری هندوستان، در بخش جنوبی کشور گجرات بود. چون برهمنان آن خطه سومنات را از دیگر بتان هندمقتدرتر میدانستند و هندوان بعشق آستان بوسیش رنج راهها دور را بر خود هموار میکردند و سران و توانگسران دست خالی نمی آمدند آن بتخانه نامی انباری کشته بود پر از سیم و زر و گوهر های کرانها وزبور.

سرجان ملکم انگلیسی در تاریخ ایران مینویسد :

سومنات باندازه يك یا دومیل از دریا دور و درجائی که بر خورد گاه سرود است واقع و بمقیده هندوان یکی از آیات دوازده گانه مهادیو (خدای بزرگ) است که از آسمان فرود آمده.

میرخوند در روضه الصفا مینویسد : اهل هند اعتقاد داشتند که دریاهم عبادت سومنات میکنند و مد و جزر بواسطه آن واقع میشود.

محمد قاسم هندوشاه در تاریخ فرشته مینویسد : مردم سند و هند عقیده دارند که ارواح پس از مفارقت ابدان باستان سومنات می آیند و او هر روانی را بتنی که سزاوار میدانند، بطریق تناسخ، حوالت میکند.

خواندمیر در حبیب السیر و میرخواند و دیگران مینویسند : در شبهای که خسوف واقع میشد بیش از سه هزار آدمی بدان بتکده می آمدند. لذلقصای ممالک هند نذورات بدانجا می آوردند. ده هزار قریه معموره وقف سومنات بود. چندین جواهر نفیسه برای آن بت هدیه آورده بودند که عشرش در خزانه هیچ پادشاه با استقلال

یافت نمیشد. دوهزار برهمن در آستان قدسش پیوسته بهبادت می برداختند دوپست سوتراش برای ستردن موی سر وریش حجاج و ۳۰۰ مغنی و ۵۰۰ کنیزك رقاصه مهیای فراهم داشتن موجبات سرگرمی ایشان بودند. مایحتاج خدام و بجاورین از صندوق اوقاف و نظورات سر کار فیض آنرا تهیه میشد.

ث. ف. دولافوز انگلیسی در تاریخ هندوستان مینویسد: سوهنات نام شهر بیست در جنوب گجرات که بتکده نامی سیوا در آنجا بوده است. این بیت الصنم در همه شبه جزیره پنهان هند نامی تر و مقدس تر و ثروتمند ترین معبد هندوان بشمار می آمده است. مردم از اطراف و اکناف هندوستان برای حج در آنجا فراهم میشدند.

نصرت الله فدائی مینویسد: سوهنات بتخانه بسیار پاك سروشکائی هندوان بوده است، در بخش کاتیوار. گویند چهار هزار سال پیش از ویرانی آن بدست محمود آباد گردیده است. داستان سرایان در توانگری و بلندی پایه آن همزمانند. افزونی آمدن شد. هندوان بدانجا در همین روزها و شکوه بزرگواری بتکده در چشم مردمان هندوستان گواهی میدهد که باید آنچه نبشته اند چندان دروغ نباشد.

نبشته اند که هر روز آن بت را می شسته اند از آب گنک که ۳۰۰ فرسنگ از آنجا دور است. و این از آنچه در روزگار ما دیده میشود که از آب گنک راجکانی که ۱۰۰ فرسنگ از آن رودخانه دورند دست نماز میگیرند هیچ شکفت نمی نماید. دیگر نبشته اند. که چند هزار دهکنده برای هزینه دستگاه آن بتخانه از پادشاهان و راجگان و سران هند و اگذار شده بود دوهزار برهمن همواره در سوهنات پرستش میپرداخته اند. پانصد زن خنیاگر و سه صد مردان نوازنده داشته است. زنجیری که زنك بزرگ بتکده بدان آویخته بود که هنگام نماز آنرا می نواختندی از دوپست من زرناب ساخته شده بود. بلندی بت پنج کز که سه کز آن از زمین بیرون و دو کزش بزمن اندرون بوده است. از توانگری آن بتخانه آن مایه نبشته اند که خامه از نگارشش بفرسودگی میگراید.

شعراء و نویسندگان و تاریخ نگاران ایران در وجه تسمیه سومنات و نام بت و بتکده بسی خلط و اشتباه کرده اند فرخی ابوالحسن علی بن جوالوغ سیستانی می گوید :

منات ولات و عزی در منکه سه بت بودند  
 همه جهان همی آن هر سه را پرستیدند  
 دوزان بیه بر بشکست و هر دورا آروز  
 منات را ز میان کافران بدزدیدند  
 بجایگاهی که ز روزگار آدم باز  
 ز بهر آن بت بتخانه ای بنا کردند  
 بکار بردند از هر سوئی تقرب را  
 به بتکده در بت را خزینه ی کردند  
 گهر خریدند او را بشهرها چندان  
 بر ابر سربت کله ای فروهشتند  
 ز زر بخته یکی جرد ساختند او را  
 خراج مملکتی تاج و افسرش بودست  
 پس آنکه آنرا کردند سومنات لقب  
 خبر فکندند اندر جهان که از دریا  
 مدبر همه خلق است و کردگار جهان  
 بعلم این بود اندر جهان صلاح و فساد  
 گروه دیگر گفتندنی که این بت را  
 کسی نیورد این را بدین مقام که این  
 بدین بگوید روز و بدین بگوید شب  
 چو این ز دریا سر برزد و بخشک آمد  
 بشیر خویش مراد را بهشت کاو و کنون

زدست برد بت آرای آن زمان آزر  
 جز آنکسی که بدو بود از خدای نظر  
 فکنده بود ستان پیش کعبه پای بسر  
 بکشوری دیگر انداختند از آنکشور  
 بر آن زمین نشست و نرفت جز کافر  
 بس هزار تماثیل و سد هزار صود  
 چو تخته سنک بر آن تخته تخته تخته زر  
 در آن خزینه بصدوقهای پیل گهر  
 که سیر گشت ز گهر فروش گهر خر  
 نگار کار بیاقوت و بافته بدر  
 چو کوه آتش و گهر بر او بجای شر  
 آمینه چیزوی آن تاج بود و آن افسر  
 لقب که دید که نام اندر او بود مضر  
 بتی بر آمد زینگونه و بدین بیکر  
 ضیادهنده شمس است و نور بخش قمر  
 بحکم این بود اندر جهان قضا و قدر  
 بر آسمان برین بود جایگاه و مقر  
 ز آسمان بخودی خود آمدست ایدر  
 بدین بگوید بحر و بدین بگوید بر  
 سجود کردند اینرا همه نبات و شجر  
 بدین تقرب خوانند گاو را ماسد

ز بهر سنگی چندین هزار خلق خدای بقول دیو فرو هشته بر خطر لشکر  
 فریضه هر روز آنسنگ را بشستندی بآب گنگ و بشیر و بزعفران و شکر  
 ز بهر شستن آن بت ز گنگ هر روزی دو جام آب رسیدی فزون زده ساغر  
 از آب گنگ چه گویم که چند فرسنگست بسومنات بدان جایگاه زلت و شر  
 که گرفتن بت سد هزار کودک و مرد بدو شدند فریاد خواه و پوز شکر  
 ز کافران که شدند بسومنات بحج همی گسسته نگشتی بره نفر ز نفر  
 خدای خوانند آنسنگ را همی شمنان چه بپهده سخن است اینک خاکشان بر سر  
 شیخ فریدالدین عطار نیشابوری گفته است :

لشکر محمود اندر سومنات یافتند آن بت که نامش بود لات

پنداشته اند که منات رامشکان از مکه دزدیده و از کشور حجاز بشبه جزیره هندوستان آورده و در آن بتکده نهاده و پرستیده اند ! و این وهم است .  
 زیرا که : مناة اقدم بتان عرب بشمار میآمده و در شهر مکه نبوده بلکه بر کران دریای سرخ میان مکه و مدینه ، بر ناحیه مسهل به قدید ، بوده است ؛  
 نام مناة مشتق است از منی ، یعنی عراق ، بمناسبت خونهای قربانی که بر آن ریخته میشده . وجه تسمیه دره منی هم این است که حاجیان هدی خود را نزدیک بآن نحر میکنند .

مناة را قبیله هذیل و خزاعه میپرستیدند و آن دو قبیله میان مکه و مدینه جای داشتند . برخی گفته اند مناة را قبائل اوس و خزرج میپرستیدند .

این بت نامی را قریش و همه تازیان تعظیم میکردند ، پیرامونش قربانی میکشند ، از هر سویرایش هدیه میآوردند ، بر پسران خود عبد مناة و زید مناة نام میگذاشتند . عظمت مقام مناة تا طلوع نیر تابناک اسلام محفوظ بود .

رسول اکرم ، پس از هجرت از مکه مکرعه ، در سفری که چندی از مدینه منوره بیرون رفت ، شبی علی بن ابی طالب را گسیل داشت بسوی مناة که آنرا درهم شکست و اموالش را برداشته آورد . میان آنها دو شمشیر نامی بود که حارث بن

ای شعر "غسانی از شام برای بت هدیه فرستاده بود، یکی مخدم (بکسر خاء) و دیگری رسوب نامیده میشد که علقمة الفحل در شعر خود یاد کرده است:

مظاهر سربالی حدید علیهما عقیلا سیوف مخدم و رسوب

(علقمة بن عبده از تمیم و معاصر امرؤ القیس بوده و بسال ۵۶۱ میلادی در گذشته است: با امرؤ القیس در وصف اسب مسابقه کرده و گوی سبقت را برده است.)

ذوالفقار که محمد (ص) در روز احد، هنگامیکه شمشیر علی در جنگ شکست و بی سلاح ماند، باز داه یکی از آندوشمشیر بود.

گفته اند مناة را درهم شکست مردی که نامش سعد بود. بسال هشتم هجری و این سال شومی بود بر پتان عرب.

\*\*\*

در نام سومنات هم شعرا و نویسندگان ما تعریف کرده اند.

محمد غیاث الدین از دانشمندان هندوستان در غیاث اللغات مینویسد: سومنات (بالضم و او مجهول و میم موقوف) لفظ هندیست، سومناتبه بوده، چه بهندی سوقمر را گویند و ناتبه، بمعنی خداوند است.

رشیدی میگوید: سوقمر و نات بمعنای عظیم است.

محمد پادشاه متخلص بشاد در فرهنگ اندراج مینویسد:

نام بت نات و نام بتیکده سوم بوده است و برخی گفته اند سوم نام پادشاهی بوده که آن بت را ساخته و هر دو نام از کثرت اجتماع یکی شده ملتئم بملیک، و نایب در هندی بمعنی صاحب و بزرگ است.

سرجان ملکم این نام را سومنات پتن ضبط کرده است.

دکتر حسن ابراهیم حسن، در تاریخ اسلام السیاسی، می نویسد: صحیح

این نام "سومنان" است.

\*\*\*

سلطان محمود در پانز سال ۶۱۵ هجری باسی هزار سوار زبده و پیاده آزموده

که از میان سپاهیان خود برگزید بقصد غارت باغزو سومنات از غزنین بیرون شد . زیرا ، چنانکه ملکم ودولافوز نبشته‌اند : بیادشاه غزنوی خبر رسید بود که برهمنان آن بتکده اورا سرزنش کرده و گفته‌اند مصائبی که بیباد شمالی هندوستان روی نموده بسبب فساد و الحاد مردمان وضعف بتانسان بوده‌است که از حمایت پرستندگان خود عاجز داشته‌اند . محمود برغزو سومنات تصمیم داد تا به برهمنان بنماید که اتکاء و اعتماد باصنام غلط و بی‌اساس است .

ابن اثیر در تاریخ کامل مینویسد : محمود دهم ماه شعبان سال ۴۱۶ از غزنین بیرون شد و از راه ملتان بسوی سومنات تاخت و روز پنجشنبه نیمه ذی‌قعدة با آنها رسید . سلطان در پانزدهم ماه رمضان بملتان رسیده ، پس از روزی چند که برای تکمیل برك و ساز و برداشتن زادسفر در آن شهرستان ماند ، رو براه نهاد و بزحمت از بیابان بی بیابان هند ( صحرای نار ) گذشت . نصرالله فدائی میگوید : پیداست که در آن گاه دشواریهای کار محمود ناچه پایه بوده است . زیرا که پیمودن آنچنان راه دوری در پیش داشت که بجز شهرستانهای آباد پر بیم سندفرسنگ بیابان ریک روان بسا دشتهای کلوخستان سخت بی آب کم گیاه را بایستی به پیماید .

محمود بسپاهیان فرمود هر کس بخواد مرا از خود خشنود کند هر مابه از آب و گاه ودانه که بتواند بردارد و خودش هم چند هزار بهتر از آنچه گفته بود بار کرده رو براه نهادند .

استاد قصیده فرخی شاعر نامی دربار غزنین که خود ، چنانکه در چکامه‌ای خطاب به محمود میگوید :

سه بار با تو بدریای بیکرانه شدم / اموج دیدم و نه هیبت و نه شور و نه نشر  
در سفر سومنات همراه سلطان بوده‌است ، سختی آن بیابان دشوار گذار را در قصیده شیوایی بیان میکند :

فسانه کشت و کهن شد حدیث اسکندر / سخن نو آر که نورا خلاوتیست دیگر  
فسانه کهن و کار نامه بدروغ / بکلر ناید رود در دروغ و رنج مجبور

اگر حدیث خوش و دلپذیر خواهی کرد  
 حدیث شاه جهان پیش گیر و زین مکن در  
 یمین دولت محمود شهریار جهان  
 خدایگان نکو منظر و نکو مخبر  
 همه حدیث سکندر بدان بزرگ شد دست  
 که دل بکار سفر داشت و دوست داشت سفر  
 دراز تر سفر او بر آن رهی بودی  
 که ده زده نگسسته است و کردراز کرد  
 ملک سپاه براهی برد که دیو در او  
 شمیده گرد دو گمراه و عاجز و مضطر  
 گمان که برد که هرگز کسی ز راه طراز  
 بسو منات برد لشکر و چنین لشکر  
 نه لشگری که بدانند کسی مر آنرا احد  
 به لشکر کشن بیکران نظر چکنی  
 رهی که دیو درو گمشدی بوقت زوال  
 دراز تر ز غم مستمند سوخته جان  
 چو چشم شوخ همه چشمه های او بی آب  
 بصد پی اندرده جای رینگ چون سر مه  
 هوای او دژم و باد او چو دود جحیم  
 همه درخت و میان درخت خار کشن  
 نه مرد را سر آن کاندرو نهادی پی  
 همی ز جوشن بر کند عیبۀ جوشن  
 سوار بسا سر اندر شدی بزور دراو  
 هزار خار شکسته دراو و خسته براو  
 کمر کشان سپه را جدا جدا هر روز  
 چوپای باز در آن بیشه پر جلاجل بود  
 گهی گیاهی بیش آمدی چون نوک خشک  
 در آن بیابان منزل گهی عجایب بود  
 بگونه شب روزی بر آمد از سر کوه  
 نماز پیشین انگشت خویش را بردست  
 عجب تر آنکه ملک را همی چنین گفتند  
 تو دوری ره صعب و کمی آب نگر  
 چو مرد کم بین در تنگ بیشه وقت سحر  
 کشیده تر ز شب در دمنند خسته جگر  
 چو قول سفله همه کشته های او بی بر  
 بده پی اندر صد جای سنک چون نشتر  
 زمین او سیه و خاک او چو خاکستر  
 نه خار بلکه سنان خلتده و خنجر  
 نه مرغ را دل آن کاندرو گشادی پر  
 همی ز مغفر بگسست رفرف مغفر  
 برو شدی همه تن چون هزار پای بسر  
 بچند جای سروروی و پشت و پهلو و بر  
 کمر برهنه بمنزل شدی ز حله زر  
 ستاکهای درخت و پشیزهای کمر  
 گهی زمینی پیش آمدی چوروی تبر  
 که گر بگویم کس را نیاید آن باور  
 که هیچگونه برو کارگر نکشت بصر  
 همی اندیدم این از عجایب است و عبر  
 که اندرین ره مار دوسر بود بیمر



ترا بزرگ سپاهی است و بین دراز روی است همه سراسر پر خار و مار و کوره و حجر  
 بشب چو خفته بود مرد سر بر آرد مار همی کشد نفس خفته تا بر آید خور  
 چو خور بر آمد و گرمی بمرد خفته رسید سبک نگردد از آن خواب تا که محشر  
 خدا یکان جهان ز آن سخن نیاندیشید سپه براند تو کل بر ایزد داور  
 بدین درشتی و زشتی روی که کردم باد گذاره کرد بتوفیق خالق اکبر  
 پیادگان را یک یک بخواند و استرداد بتوشه کرد سفر بر مسافران چو حضر  
 جمازه ها در بادیه همسایم کرد بآب کرد همی ریک آن بیابان تو  
 بساخت بهر ز پس ماندگان و گمشدگان میان بادیه ها حوضهای چون کونر  
 همه سپه را ز آن بادیه برون آورد شکفته چون گل سیراب و همچو نیلوفر  
 بدان ره اندر بسیار شهریار بزرگ خراب کرد و بکنند اصل هر یک از بن و بر  
 ناتمام

### از گوشه و کنار تاریخ

بیرزنی خراسانی نزد سلطان محمود بنانش آمد که : پسر تو  
 جوان من با کالای بازرگانی از غزنین بخراسان می آمد راهزنان بلوچ  
 که در نزدیک آن راهها برای زدن کاروانها دژ استواری بدست آورده اند  
 کشته هر چه داشت بتاراج بردند بفریاد من برس و داد من بده .

محمود پاسخ داد که این از آن روی دست داده که آن جایگاه  
 از تختگاه من بسیار دور افتاده است. زن گفت باندازه ای کشور بدست  
 باید گرفت که نگاهبانی آن بتوان کرده .

شاه از شنیدن این سخن چنان بهم برآمد که نگرندگان چنین  
 دانستند که بیگمان بگوشمالی وی فرمان خواهد رفت . مگر دیده شد  
 که خشم محمود بر خودش بود، چنانکه از جای برنخواست تا چند دسته  
 سوار برای نگاهبانی آن راهها برنگماشت .

نصر الله فدائی